بقلم: آقای پورداود استاد دانشگاه

بقیه از شماره قبل

مهاجرت پارسیان بهندوستان

-٢-

پس از چندی دگر باره دستور بنزد راجه رفته خواهش رخصت برای ساختن آتش بهرام کرد، پس از اجازه آتش بهرام که در کشتی نذر کرده بودند برافروخته شد و آنرا ایرانشاه نام نهادند. کار ایرانیان درسنجان بواسطهٔ آلات وابزاری که ازخراسان با خود آورده بودند بالا گرفت بخوشی و آسایش چندین سد سال در آنجا گذراندند.

اینک که قصهٔ سنجان کاروان ایرانیان را از خراسان بسنجان فرود آورد به‌بینیم آثاری از این رهروان در تاریخ باقی مانده است یا نه؟ نخست باید بیاد داشت که دایرهٔ خراسان قدیم وسیع‌تر از خراسان امروزیست. یاقوت‌حموی در معجم‌البلدان مینویسد که: در این مملکت از طرف عراق تا بآزاد وار و بیهق کشیده میشدوازطرف دیگر تخارستان وسیستان و کرمان حدود آن بود. و نیز در جای دیگر معجم‌البلدان آمده است که جزیرهٔ هرمز بندر کرمان است کلیهٔ مال‌التجارهٔ هندوستان از این بندر وارد کرمان وسیستان وخراسان میشد. بنابراین بعید بنظر نمیرسد که گروهی ازایرانیان از این راه از تازیان فرار کرده باشند.

از آنکه بلاذری که خود در سال دویست و پنجاه و نه هجری مرد مینویسد که ابن مسعود پس از فتح جیرفت ومطیع ساختن کرمان بسوی خواف شتافت گروهی از ایرانیان که از آنجا مهاجرت گزیده بودند در جزیرهٔ هرمز در مقابل او ایستاده از خود مدافعه کردند، بالاخره سردار عرب بایشان چیره شد، بسیاری از مهاجرین از راه دریا فرار کردند، برخی بسوی مکران رفتند، دسته‌ای بسیستان روی نهادند. جزیرهٔ هرمز که مشهور به مغستان است یحتمل درهمان اوقات که پایگاه زرتشتیان بود باین نام نامیده شد.

از خطبهٔ عروسی پارسیان که در « خرداوستا » موجود و هنوز مؤبدان در هنگام عقد و نکاح میسرایند بخوبی برمیآید که : پارسیان از خراسان مهاجرت کردند. در این خطبه که در زبان گجراتی به « شرواد » معروف است و در پهلوی «پنمان پتوندی» و یا پیمان نامه « پیمان پیوندی » گویند ، در جزء مهریهٔ عروسی از زر سرخ شهر نیشابور صحبت میشود . این خطبه و یا عقد نامه کی بی شك از روزگار ساسانیان باقی مانده است از این قرار میباشد : «بادتان دادار هرمزد فرهست فرزندان نر و نبیرگان فراخ روزی ودوستی دلرباتن از چهر روا دیرزوشنی و پاینده سد و پنجاه سال بروز تیر ماه مهر ۱۲۹۵ از شاهنشاهی یزدگرد شهریار ساسان تخم بشهر ستان خجستهٔ ایران ادر داد و آئین مزدیسنی یك خدائی این زن دخت دهشی این کنیك شاه زن پوراندخت نامور به پیمان دو هزار درم سیم سپید ویژه و دو دینار زر سرخ سرهٔ نیشابور

(ناتمام)

«عشق»

سخن مروج جان و مفرح روانست و از استماع کلمات جانی لذات روحانی حاصل آید. و این معنی وقتی ملکه نفس شود و جان بحقایق آن متلذذ گردد که مرد بسمت عشق موسوم و بصفت محبت موصوف باشد چه عشق و داعی طلب معانی را باعث است و شرف نفس و علو همت را محرض. عشق آیات کتاب احدیت است عشق نوریست که جان سایه اوست، عشق دریا و جهان قطره اوست، عشق خورشید و فلك ذره است، و عاشق بر تطهیر بدن و تنظیف لباس مولع باشد تا در نظر معشوق مرغوب نماید و از خباثت و دنائت همت دامن فراهم گیرد تا در نزد یك رقبای منظور به نفس مشهور نشود.

ـ ادیب فضل‌الله ـ